

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[ظاهراً ابتدای مجلس درس ضبط نشده است]

... نصاری و مجوس و اینها هم داخل در این

بحث هستند که خب این هم اصلاً [قابل قبول] نیست.

ایشان جوابی که می دهند این است که می گویند

ما به ضمیمهٔ عدم قول به فصل در اینجا ثابت

می کنیم:

آن کسی که قائل شده بر اینکه مشرکین نجس

هستند، جمیع آنها را هم شامل می شود.

آن کسی که قائل به عدم نجاست یهود و نصاری

است قائل به عدم نجاست مشرکین هم هست. پس

بنابراین از لفظ مشرکین ما سایر ملل را که یهود و

نصاری هستند ولو اطلاق مشرک بر آنها نمی شود،

آنها را هم داخل در حکم مشرکین خواهیم کرد. مُضافاً بر اینکه اطلاق مشرکین بر آنها ثابت نشده. بله در آیه **وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ...** ﴿التوبة،

﴿۳۰... سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ ﴿التوبة، ۳۱﴾ اطلاق

فعل استقبالی بر مُشرکین شده اما اطلاق مشرک به لفظ مشرک بر اینها نشده. ولی این هم خلاصه خیلی مورد بحث نیست.

بناءً علی هذا مطلبی را که از این آیه در مورد نجاست کُفّار بیان شد ماحصل کلام ایشان این بود که آیه اطلاق دارد در نجاست ظاهریّه. [و دو مطلب را ایشان استفاده کردند:]

یکی اینکه آیه ظهور دارد در نجاست ظاهریّه. این یک استفاده‌ای بود که ایشان کردند.

دوم اطلاق را که با آن اطلاق اثبات نجاست ذاتیه و نجاست عرضیه را کردند.

[اما اشکال بر این دو مطلب اینکه:]

اولاً در مورد ظهور آیه در نجاست ظاهریّه، ما گفتیم علاوه بر اینکه اطلاق در اینجا منعقد نیست بلکه مقام غیر اطلاق است به جهت تفاوت حکم باطن و ظاهر، علاوه بر آن، نفس آیه ظهور در نجاست ظاهریّه ندارد بلکه اتفاقاً ظهور در نجاست

باطنیّه دارد به دلیل اینکه ورود در مسجد الحرام با عدم سرایت در مورد نجاست ظاهریّه بلا مانع است. این دلیل اول. و عِنْدَ التَّعَارُضِ بَيْنَ الظُّهُورَيْنِ اینکه ظهور آیا در این است یا در آن نیست عِنْدَ عدم التَّعَارُضِ، آن مُنْصَرَفٍ از این کلام که قَدَرِ مُتَيَقِّنٍ است النِّجَاسَةُ الظَّاهِرِيَّةُ و با آن عمومات طهارت، حکم به طهارت ذاتیّه اهل کتاب می کنیم اگر فقط آیه باشد ها، نفس آیه، ما به روایات کاری نداریم. پس نفس آیه از نجاست ظاهریّه اهل کتاب ساکت است و مُنْصَرَفٍ آیه آن نجاست باطنی است. این دلیلی که ایشان آوردند برای آیه که گفتیم مخدوش است.

بعد ایشان در مورد نجاست، از روایات ادله‌ای را ذکر می کنند که از هر کدام از اینها جواب می دهند. می فرماید که از جمله ادله؛

یکی صحیحه، یعنی مُصَحِّحَه در واقع، سعید اَعْرَجُ است، سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ سُورِ الْيَهُودِي وَ النَّصْرَانِي، فَقَالَ لَا. این یک.

دوم خبر ابی بصیر است عن احدهما فی مُصَافِحَةِ الْمُسْلِمِ الْيَهُودِي وَ النَّصْرَانِي فَقَالَ مِنْ وَّرَاءِ الثَّوْبِ فَإِنَّ صَافِحَكَ بَيِّدَهُ فَغَسِلْ يَدَكَ. این هم خبر ابی بصیر.

سَوِّمٌ صَحِيحَةٌ عَلِيٌّ بِنِ جَعْفَرٍ عَنِ أَخِيهِ عَنِ مَوَاطِلَةَ
الْمَجُوسِي فِي قِصْعَةٍ وَاحِدَةٍ وَ ارْقَدُ مَعَهُ عَلِيٌّ فِرَاشٍ
وَاحِدٍ وَ اصَافِحُهُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا. اَيْنَ ارْقَدُ مَعَهُ
عَلِيٌّ فِرَاشٍ وَاحِدٍ قَاعِدَتًا بَآيِدٍ مَجُوسِيَّهٖ بَآشِدٍ چُونِ بَآ
مَرْدٍ كِهٖ نَمِي شُودِ ارْقَدُ عَلِيٌّ فِرَاشٍ وَاحِدٍ بَآشِدِ.

روایت بعدی روایت هارون بن خارجه: قُلْتُ
لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي أُخَالِطُ الْمَجُوسَ، أَكُلُّ
مِنْ طَعَامِهِمْ، قَالَ لَا.

یک دفعه ما با یک کسی صحبت می کردیم من
می خواستم نسبت به این قضایا وارد نشود، داخل
نشود، گفت آخر نگاه کن - البته ما نگاه نکردیم ها
ولی آن گفت نگاه کن، یک جایی را - گفت آخر نگاه
کن، آخر ممکن است خدا این را نجس کند و
حرامش بکند؟! آخر این به این قشنگی...؟! آخر چه
طور ممکن است...؟! البته من نگاه نکردم ها! بچّه
خوبی بودم ولی می دانم آن هم بی سلیقه نیست!
می گفت آخر چه طور ممکن است...?!

علی ای حال من می خواستم این را بگویم که
یعنی تزییش اینکه و ارقد علی فراش واحد باید
نگاه کند ببیند چطور است؟! بله اگر از آنهایی است

که بعید است که خدا در حقّ آنها بگوید...! عیب ندارد و الاّ خب همین طوریش بگوید برو پی کارت! برو گم شو! خب این هم یکی.

روایت دیگر روایت...، البته ایشان می‌فرمایند که اینها را با عدم قول به فصل به غیر یهودی و نصرانی هم می‌توانیم سرایت بدهیم. ایشان می‌گویند گرچه در یهودی و مجوسی آمده ولی به غیر آنها هم می‌شود سرایت داد. اینها روایاتی بود که ایشان راجع به نجاست کفار ذکر کردند.

پس چند تا شد؟ یکی سعید اعرج است. دوم خبر ابی بصیر است. سوم صحیحۀ علی بن جعفر است، چهارم روایت هارون بن [خارجه] است و البته روایتهای دیگری هم هست که خب ما آنجا خواندیم که تمام اینها یا لا بود یا مثلاً لا اَفْعَل و لا تَفْعَل و اینها بوده که دلیلش را هم در آنجا عرض کردیم که لا هیچ دلالتی ندارد. حالا علی ایّ حال خب ایشان آن را ظاهر در نجاست می‌دانند.

در قبال این ادلّه ادلّه دیگری وجود دارد که ایشان می‌فرمایند که این با اینها معارض است:

یکی از آنها جواز صلاّة در ثیابی است که

مجوس این ثياب را درست می‌کند. ببینید چه نحوه آقایان با روایات برخورد می‌کنند و چه نحوه ما برخورد می‌کنیم؟ این دو کیفیت نظر نسبت به روایات را من می‌خواستم امروز [مطرح کنم]، گرچه یک مقداری عرض شد ولی بالاخره این کیفیت برخورد با روایات، این در فهم روایات و در استنباط احکام خیلی تأثیر می‌گذارد، به عبارت دیگر همان شَمُّ الفقاهه اسمش را می‌گذاریم. حالا آن نصوصی که مُعارض با اینهاست، آن نصوص را ایشان می‌آیند بیان می‌کنند:

یکی از آنها صحیحۀ معاویه است سَأَلْتُ ابا عبد الله عن الثياب السابريه يَعْمَلُهَا المَجُوسُ وَ هُمْ اَخْبَاثٌ وَ هُمْ يَشْرَبُونَ الخمر وَ نَسَاؤُهُمْ على تلک الحال اَلْبِسْهَا وَلَا اَغْسِلْهَا وَ اُصَلِّ فِيهَا؟ قَالَ نَعَمْ. قَالَ معاوية فقطفت له قميصاً وَ خَطُّهُ فَتَلَّتْ لَهُ ازاراً وَ رِداءً مِنَ السابري تُمَّ بَعَثَ بِهَا اليه في يَوْمِ جمعه حين ارتفع النهار فَكَانَهُ عَرَفَ ما اُرِيدَ فَخَرَجَ بِهَا اليَ الجمعه وَ نَحْوَهُ غَيْرُهُ. خب این یکی که این حکایت از این می‌کند که لباسی که سابریّه آن لباس را خیاطت کند و آن لباس را نسج کند و عمل کند یعنی

بیافد، این خب اشکالی ندارد. این یکی. وَ قَدْ عَقَدَ لَهَا...

ایشان می‌فرمایند که نسبت به این حمل شده در صورتی که عدم علم به تنجیس باشد که ما علم به تنجیس نداریم در صورتی که آنها را نجس نکرده باشد، ایشان می‌فرمایند که بعید نیست که مسئله همین طور باشد چه طور اینکه در خیلی از اینها دارد که اینها يَشْرَبُونَ الْخَمْرَ وَ يَأْكُلُونَ الْمَيْتَةَ وَ لَا اِشْكَالَ فِي نَجَاسَتِهِمَا، بعد ایشان می‌فرمایند که: فَلَوْ كَانَتْ شَامِلَةً لِصُورَةِ الْعِلْمِ بِالْمُلَاقَاةِ بِالرُّطُوبَةِ كَانَتْ دَالَّةً عَلَى طَهَارَةِ الْمِيَةِ وَ الْخَمْرِ اَيْضاً! خیلی عجیب است این حرف از ایشان که این کجا دلالت می‌کند بر اینکه اینها رطوبت و اینها دارند در حالتی که سرایت نمی‌کند، بدون سرایت است در حالتی که ما علم قطعی و یقینی داریم بر اینکه آن زن سابری و امثال ذلک که این لباس‌ها را خیط می‌کنند رطوبت دستشان حداقل به اینها سرایت می‌کند و این یک حمل بلاوجه است.

مرحوم حکیم اینجا این روایت و امثال این روایت را همان طوری که عرض شد می‌گوید ممکن است که عدم علم به نجاست در اینجا بوده و یک

روایت دیگری را دلیل بر این می آورد. آن روایتی را که دلیل می آورد اتفاقاً آن روایت دلیل بر خلاف است، آن همان روایتی بود که ما آن روز خدمتتان عرض کردیم، این روایت که می گوید:

سَأَلَ ابِي ابَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اَنَا حَاضِرَانِي
أَعِيرُ الذَّمِّي ثُوبِي وَ اَنَا أَعْلَمُ أَنَّهُ يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ يَأْكُلُ
لَحْمَ الْخَنزِيرِ فَيَرُدُّهُ عَلَيَّ فَأَغْسِلُهُ قَبْلَ أَنْ أُصَلِّيَ فِيهِ؟
فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَلَّى فِيهِ وَ لَا تَغْسِلُهُ مِنْ
أَجْلِ ذَلِكَ فَإِنَّكَ أَعْرَتَهُ إِيَّاهُ وَ هُوَ طَاهِرٌ وَ لَمْ تَسْتَيْقِنِ
أَنَّهُ نَجَسَهُ فَلَا بَأْسَ أَنْ تُصَلِّيَ فِيهِ حَتَّى تَسْتَيْقِنَ أَنَّهُ
نَجَسَهُ.

بعد ایشان آمدند از اینجا استفاده می کنند که: و
مِنْ ذَلِكَ يَظْهَرُ عَدَمُ دَلَالَةِ مَا تَضَمَّنَ جَوَازَ الصَّلَاةِ فِي
الثُّوبِ الَّذِي يُشْتَرَى مِنَ الْيَهُودِيِّ وَ النَّصَارِيِّ قَبْلَ أَنْ
يُغْسَلَ عَلَى طَهَارَتِهِمْ. خیلی واقعاً عجیب است به
جهت اینکه لباسی را که به یک نفر عاریه می دهند
قطع مسلم و قدر مسلمش این است که حداقل این
لباس با عرق بدن این تماس پیدا کرده، این دیگر
قدر مسلمش است و حضرت نسبت به این قضیه
ساکت هستند، حضرت سؤال می کنند از نجاست
عرضیه، آیا می دانی هل تعلم انه نجسه بالخمير او

بالمیته او لا؟ کاری به رطوبت بدن ندارند. آن وقت شما در اینجا می بینید این روایتی که قطعاً دلیل بر طهارت رطوبت اهل کتاب است این روایت را دلیل بیاورند بر اینکه عدم تضمّن جواز صلاة فی الثوب الذی یُشتری من الیهودی دلیل بر طهارت اینها نیست، خب خیلی این مسئله عجیب است! این یک مسئله.

یک روایت دیگری که ایشان نقل می کنند: و منها ما تضمّن جواز مُؤاکلة مثل صحیحہ عیص [بن القاسم] قال: سألتُ ابا عبدالله علیه السلام عن مُؤاکلة الیهودی و النصرانی و المجوسی ببینید این کیفیت استنباط این طوری است‌ها که نحوه استخراج حکم با آن برداشتی که فقیه نسبت به ادله دارد، ببینید چه طوری ایشان استفاده کردند و این روایت را رد می کنند! قال: فقال: اذا كان من طعامک فتوضأ فلا بأس و نحوه غیره. بعد ایشان می فرمایند که: و دلالتها علی الطهارة ایضاً غیر ظاهره لقرب الاحتمال کون الملحوث فی جهة السؤال مجرد المؤاکله للمساورة.

اولاً اینکه ایشان رد می کنند می گویند شاید منظور مجرد مؤاکله باشد، خب جناب آقای حکیم

عَلَى اللَّهِ مَقَامَكُمْ الشَّرِيفُ، اِغْرَ صِرْفِ مُؤَاكِلِهِ بِأَشَدِّ
 كِهْ يَكْ نَفْرَ بِنَشِينْدَ أَنْ طَرْفِ سَفْرَهْ وَ يَكْ نَفْرَ اَيْنِ طَرْفِ
 سَفْرَهْ بِنَشِينْدَ، اَيْنِ كِهْ اَشْكَالِ نَدَارْدَ. سَگْ هَمْ مِي آيْدَ
 أَنْ طَرْفِ سَفْرَهْ مِي نَشِينْدَ غِذَا مِي خُورْدَ اَيْنِ كِهْ مُجْرَدِ
 مُؤَاكِلِهِ...! مُجْرَدِ مُؤَاكِلِهِ نَيْسْتِ مَنْظُورِ مَسَاوْرَهْ اَسْتِ
 عَلَى أُسَاوْرُ لَيْلَى لَيْلَةَ الْقَمْرَى نَشِينْدِيدَ؟! مَنْظُورِ اَزِ
 مُسَاوْرَهْ قَطْعاً دَرِ اَيْنْجَا هَسْتِ كِهْ اَزِ قِصْعَةَ وَاحِدَهْ
 بِأَشَدِّ نَهْ اَيْنْكَهْ أَنْ اَيْنِ طَرْفِ سَفْرَهْ اَسْتِ دَارْدَ غِذَايشِ
 رَا مِي خُورْدَ، نَانَ وَ اَبْگُوشْتَشِ رَا مِي خُورْدَ، اَيْنِ هَمْ
 اَيْنِ طَرْفِ سَفْرَهْ دَارْدَ نَانَ وَ غِذَايشِ رَا مِي خُورْدَ، اَيْنِ
 چِهْ رِبْطِي بَهْ هَمْدِيْگَرِ دَارْنْدَ كِهْ شَمَا حَالَا لِمُجْرَدِ
 اِحْتِمَالِ بَگِيرِيدَ؟! اَلْبَتَّهْ خُودْشَانِ [هَمْ] مِي خَنْدَنْدَ اَزِ
 اَيْنِ اِحْتِمَالَاتْشَانِ، مِي آيْنْدَ مِي گُويْنْدَ لِبَعْدِ اِلْحْتِمَالَاتِ
 فِيْهَا! چُونِ اَيْنْهَا خِيْلِي دِيْگَرِ وَاقِعاً شَكْمِي اَسْتِ وَ بَعْدِ
 هَمْ خُودْشَانِ اَلْبَتَّهْ بَعْضِي هَايشِ رَا [رَد] مِي كَنْدَ وَ بَعْدِ
 دَرِ اَنْ مِي مَانَنْدَ وَ آخِرِ دَلِيْلِي كِهْ مِي آوَرَنْدَ اِجْمَاعِ
 اَسْتِ مِي بِيْنْدَ خِيْلِي كَارِ خَرَابِ شُدَ. اَوْلَا اَيْنِ كِهْ اَيْنِ
 اَيْنِ طُورِ نَيْسْتِ.

بَعْدِ اَيْشَانِ مِي فَرْمَايْنْدَ لَعَلَّ لِقَائِلِ اَنْ يَقُوْلَ كِهْ
 لَغْسَلِ يَدِ دَرِ اَيْنْجَا چِيْسْتِ؟ غَسْلِ يَدِ يَعْنِي دَسْتَشِ رَا
 بَشُوِيْدَ، خَبِ اَيْنِ مَنَافَاتِ دَارْدَ دِيْگَرِ، غَسْلِ يَدِ دَرِ

آنجایی می آید که جنبهٔ مساوره باشد، از مُواکله فی
 قصعة واحده باشد و الا اگر آن شخص فی حد ذاته
 دستش را هم نشوید خب نشوید به من چه مربوط
 است؟ این که آن طرف حیاط دارد غذا می خورد من
 هم اینجا بیست متر با او فاصله دارم چه ارتباطی با
 هم داریم؟ لِاحْتِمَالِ كونه دخیلاً فی ذلک بما انه مِن
 آدابِ الجُلوسِ عَلَى المائدة لا مِن حیثُ كُونه؟ فی
 طَهارةِ الثوبِ این خیلی دیگر واقعاً یضحکُ بهِ
 الثکلی است! می گویند احتمال دارد این از آداب
 سفره باشد! خب آداب سفره را امام می آید به عنوان
 حکم تکلیفی بیان بکند؟! دیگر خدا رحمتان کند.
 این هم یکی از آن ادله‌ای که ذکر شد.

یکی از ادله‌ای که مرحوم آقای حکیم ذکر
 می کنند ما ذلَّ عَلَى جَوَازِ الْأَكْلِ مِنْ طَعَامِ أَهْلِ الْكِتَابِ
 وَ آئِیْتِهِمْ وَ الْوَضُوءِ مِنْ سُورِهِمْ كَصَحِيحَةِ اسْمَاعِيلِ بْنِ
 جَابِرٍ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَقُولُ فِي طَعَامِ
 أَهْلِ الْكِتَابِ؟ فَقَالَ لَا تَأْكُلُهُ ثُمَّ سَكَتَ هَنِئَةَ ثُمَّ قَالَ لَا
 تَأْكُلُهُ ثُمَّ سَكَتَ هَنِئَةَ ثُمَّ لَا تَأْكُلُهُ ثُمَّ سَكَتَ هَنِئَةَ ثُمَّ
 قَالَ لَا تَأْكُلُهُ وَ لَا تَتْرُكُهُ تَقُولُ أَنَّهُ حَرَامٌ وَلَكِنْ تَتْرُكُهُ
 تَنْزَهُاً عَنْهُ إِنَّ فِي آئِیْتِهِمُ الْخَمْرُ وَ لَحْمُ الْخَنزِيرِ. خب
 این یک روایتی است که ما چه نحوه وارد شدیم؟

گفتیم لسان روایت در یک همچین موقعیتی اگر شما پیش امام حضور داشتید و امام این طور برای شما بیان می کرد، اگر واقعاً این حرام بود یک مقداری ساکت بشود دوباره حضرت تکرار کند، خب اگر حرام باشد یک مرتبه می فرمود حرام است دیگر، در حرام: لَوْ كَانَ هَذَا حَرَامًا لَقَالَ لَوْ مَرَّةً وَاحِدَةً إِنَّهُ يَحْرَمُ عَلَيْهِ، لا يجوز، این عبارت سَكَتَ هَنِيئَةً ثُمَّ قَالَ لَا تَأْكُلُهُ ثُمَّ سَكَتَ هَنِيئَةً، نفس این دلیل بر این است که حرام نیست، به خاطر این است که حضرت یک مقداری ...

بخاطر اینکه این در شبهه نیفتد حرف آخر را

می زند ...

[ادامهٔ مجلس درس ضبط نشده است]

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ